



سردار رشید اسلام

چمران عزیز

مالک اشتر

ترکیب ایمان و علم

بیانات امام خمینی (رحمه الله علیه) و امام خامنه‌ای

جمع آوری: دیماه ۱۳۹۲

:: یک نخبه‌ی علمی

:: هنرمند و بسیار لطیف

:: مرد عمل و جهاد و شهادت

:: دنیا و مقام برایش مهم نبود

:: حضور برای او یک امر دائمی بود

:: چمران در این دنیا شرف را بیمه کرد

:: او جنگجویی پرهیزکار و معلمی متعهد بود

:: پرورش انسان در تراز شهید چمران لازم است

:: دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا، انسان باانصاف

:: یکی از انواع جهاد با نفس هم این است که شما شب تا صبح را روی یک پروژه‌ی تحقیقاتی صرف کنید و گذر ساعات را نفهمید.

:: یک نمونه و مظهري بود از آن چیزی که انسان دوست میدارد تربیت جوانان ما و دانشگاہیان ما به آن سمت حرکت بکند.

:: مثل چمران بمیرد



tavalodblog.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

ترکیب علم و ایمان؛ شهید چمران نمونه دانشمند و استاد بسیجی

استاد دانشگاه با صبغهی خدائی بسیجی، مظهر ترکیب علم و ایماند.

مرحوم شهید چمران حقاََ یک نمونه و مظهری بود از آن چیزی که انسان دوست میدارد تربیت جوانان ما و دانشگاهیان ما به آن سمت حرکت بکند.

اولاً این شهید یک دانشمند بود؛ یک فرد برجسته و بسیار خوش استعداد بود. خود ایشان برای من تعریف میکرد که در آن دانشگاهی که در کشور ایالات متحدهی آمریکا مشغول درسهای

سطوح عالی بوده - آنطور که به ذهنم هست ایشان یکی از دو نفر برترین آن دانشگاه و آن بخش و آن رشته محسوب میشده - تعریف میکرد برخورد اساتید را با خودش و پیشرفتش در کارهای علمی را. یک دانشمند تمام عیار بود. آن وقت سطح ایمان عاشقانهی این دانشمند آنچنان بود که نام و نان و مقام و عنوان و آیندهی دنیائی به ظاهر عاقلانه و رها کرد و رفت در کنار جناب امام موسای صدر در لبنان و مشغول

فعالیتهای جهادی شد؛ آن هم در برهه‌ای که لبنان یکی از تلخترین و خطرناکترین دورانهای حیات خودش را میگذراند. ما اینجا در سال ۵۷ می‌شنیدیم خبرهای لبنان را. خیابانهای بیروت

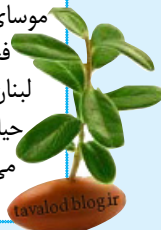
نمونه چمران بسازید

سنگرندی شده بود، تحریک صهیونیستها بود، یک عده هم از داخل لبنان کمک میکردند، یک وضعیت عجیب و گریه‌آوری در آنجا حاکم بود، و صحنه هم بسیار شلوغ و مخلوط بود.

همان وقت یک نواری از مرحوم چمران در مشهد دست ما رسید که این اولین رابطه و واسطه‌ی آشنائی ما با مرحوم چمران بود. دو ساعت سخنرانی در این نوار بود که توضیح داده بود صحنه‌ی لبنان را که لبنان چه خبر است. برای ما خیلی جالب بود؛ با بینش روشن، نگاه سیاسی کاملاً شفاف و فهم عرصه - که توی آن صحنه‌ی شلوغ چه خبر است، کی با کی طرف است، کی‌ها انگیزه دارند که این کشتار

درونی در بیروت ادامه داشته باشد - اینها را در ظرف دو ساعت در یک نواری ایشان پر کرده بود و فرستاده بود، که دست ما هم رسید. رفت آنجا و تفنگ دستش گرفت. بعد معلوم شد که نگاه سیاسی و فهم سیاسی و آن چراغ مه‌شکن دوران فتنه را هم دارد. فتنه مثل یک مه غلیظ، فضا را نامشخص میکند؛ چراغ مه‌شکن لازم است که همان بصیرت است. آنجا جنگید؛ بعد که انقلاب پیروز شد، خودش را رساند اینجا.

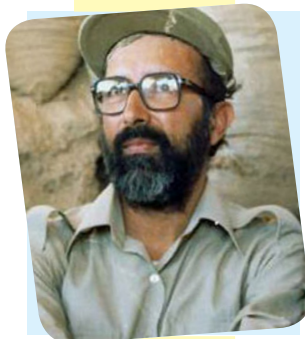
از اول انقلاب هم در عرصه‌های حساس حضور داشت. رفت کردستان و در جنگهایی که در آنجا بود حضور فعال داشت؛ بعد آمد تهران و وزیر دفاع شد؛ بعد که جنگ شروع شد، وزارت و بقیه‌ی مناصب دولتی و مقامات را کنار گذاشت و



گزارش میداد که بین اینها هم از قدیم یک رابطه‌ی عاطفی‌ای وجود داشت. مرحوم چمران توی آن جلسه اینجوری گفت: وقتی ساعت دو پیام امام پخش شد، به مجرد پخش پیام امام و قبل از آنی که هنوز هیچ خبری از حرکت مردم به آنجا برسد، ما احساس کردیم که کانه محاصره باز شد. میگفت: حضور امام و تصمیم امام و پیام امام آنقدر مؤثر بود که به صورت برق آسا و به مجرد اینکه پیام امام رسید، کانه برای ما همه‌ی آن فشارها به پایان رسید؛ ضد انقلاب روحیه‌ی خودش را از دست داد و ما نشاط پیدا کردیم و حمله کردیم و حلقه‌ی محاصره را شکستیم و توانستیم بیابیم بیرون. آنجا نخست‌وزیر وقت خشمگین شد و به مرحوم چمران توپید که ما این همه کار کردیم، این همه تلاش کردیم، تو چرا همه‌ی این را به امام مستند میکنی؟! یعنی هیچ ملاحظه نمیکرد؛ منصف بود. باینکه میدانست که این حرف گله‌مندی ایجاد خواهد کرد، اما گفت.

حضور برای او یک امر دائمی بود. ما از اینجا با هم رفتیم اهواز؛ اول رفتن ما به جبهه، به اتفاق رفتیم. توی تاریکی شب وارد اهواز شدیم. همه جا خاموش بود. دشمن در حدود یازده دوازده کیلومتری شهر اهواز مستقر بود. ایشان شصت هفتاد نفر هم همراه داشت که با خودش از تهران جمع کرده بود و آورده بود؛ اما من تنها بودم؛ همه با یک هواپیمای سی - ۱۳۰ رفته بودیم آنجا. به مجردی که رسیدیم و یک

مقام برای او ارزش نداشت



آمد اهواز، جنگید و ایستاد تا در ۳۱ خرداد سال ۶۰ به شهادت رسید. یعنی برای او مقام ارزش نداشت، دنیا ارزش نداشت، جلوه‌های زندگی ارزش نداشت. اینجور هم نبود که یک آدم خشکی باشد که لذت زندگی را نفهمد؛ بعکس، بسیار لطیف بود، خوش‌ذوق بود، عکاس درجه‌ی یک بود - خودش به من میگفت من هزارها عکس گرفته‌ام، اما خودم توی این عکسها نیستم؛ چون همیشه من عکاس بوده‌ام - هنرمند بود. دل باصفائی داشت؛ عرفان نظری نخوانده بود؛ شاید در هیچ مسلک توحیدی و سلوک عملی هم پیش کسی آموزش ندیده بود، اما دل، دل خداجو بود؛ دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا.

انسان باانصافی بود. لابد قضیه‌ی پاوه را شماها میدانید

که در پاوه بر روی بلندی‌ها، بعد از چند روز جنگیدن، مرحوم چمران با چند نفر معدود همراهش، محاصره شده بودند؛ ضد انقلاب اینها را از اطراف محاصره کرده بود و نزدیک بود به اینها برسند که امام اینجا از قضیه مطلع شدند، و یک پیام رادیویی از امام پخش شد که همه بروند طرف پاوه؛ دوی بعد از ظهر این پیام پخش شد؛ ساعت چهار بعد از ظهر من توی این خیابانهای تهران شاهد بودم که همین طور کامیون و وانت و اینها بودند که از مردم عادی و نظامی و غیر نظامی از تهران و همین طور از همه‌ی شهرستانهای دیگر، راه افتادند بروند طرف پاوه. بعد از قضیه‌ی پاوه که مرحوم شهید چمران آمده بود تهران، توی جلسه‌ای که ما بودیم به نخست‌وزیر وقت

خوش ذوق

هنرمند

لطیف

اهل معنا

اهل مناجات

منصف

دائم الحضور



گزارش نظامی کوتاهی به ما دادند، ایشان گفت که همه آماده بشوید، لباس بپوشید تا برویم جبهه. ساعت شاید حدود نه و ده شب بود. همان جا بدون فوت وقت، برای کسانی که همراه ایشان بودند و لباس نظامی نداشتند، لباس سربازی آوردند و همان جا کوت کردند؛ همه پوشیدند و رفتند. البته من به ایشان گفتم که من هم میشود بیایم؟ چون فکر نمی‌کردم بتوانم توی عرصه‌ی نبرد نظامی شرکت کنم. ایشان تشویق کرد و گفت: بله، بله، شما هم میشود بیایید. که من هم همان جا لباسم را کدم و یک لباس نظامی پوشیدم و - البته کلاشینکف داشتم که برداشتم - و با اینها رفتیم.

یعنی از همان ساعت اول شروع کرد؛ هیچ نمی‌گذاشت وقت فوت بشود. ببینید، حضور این است. یکی از خصوصیات خصلت بسیجی و جریان بسیجی، حضور است؛ غایب بودن در آنجایی که باید در آنجا حاضر باشیم. این یکی از اولی‌ترین خصوصیات بسیجی است.

در روز فتح سوسنگرد - چون میدانید سوسنگرد اشغال شده بود؛ بار اول فتح شد، دوباره اشغال شد؛ باز دفعه‌ی دوم حرکت شد و فتح شد - تلاش زیادی شد برای اینکه نیروهای ما - نیروهای ارتش، که آن وقت در اختیار بعضی دیگر بودند - بیایند و این حمله را سازماندهی کنند و قبول کنند که وارد این حمله بشوند. شبی که قرار بود فردای آن، این حمله از اهواز به سمت سوسنگرد

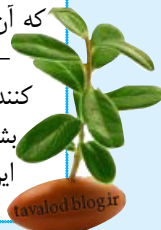
شما هم میشود بیایید

انجام بگیرد، ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود که خبر آوردند یکی از یگان‌هایی که قرار بوده توی این حمله سهیم باشد را خارج کرده‌اند. خب، این معنایش این بود که حمله یا انجام نگیرد یا بکلی ناموفق بشود. بنده یک یادداشتی نوشتم به فرماندهی لشکری که در اهواز بود و مرحوم چمران هم زیرش نوشت - که اخیراً همان فرماندهی محترم آمده بودند و عین آن نوشته‌ی ما را قاب کرده بودند و دادند به من؛ یادگار قریب سی ساله؛ الان آن کاغذ در اختیار ماست - و تا ساعت یک و خرده‌ای بعد از نصف شب ما با هم بودیم و تلاش میشد که این حمله، فردا حتماً انجام بگیرد. بعد من رفتم خوابیدم و از هم جدا شدیم.

صبح زود ما پا شدیم. نیروهای نظامی - نیروهای ارتش - که حرکت کردند، ما هم با چند نفری که همراه من بودند، دنبال اینها حرکت کردیم. وقتی به منطقه رسیدیم، من پرسیدم چمران کجاست؟ گفتند: چمران صبح زود آمده و جلو است. یعنی قبل از آنی که نیروهای نظامی منظم و مدون - که برنامه ریخته شده بود که اینها در کجا قرار بگیرند و آرایش نظامی‌شان چگونه باشد - حرکت بکنند و راه بیفتند، چمران جلوتر حرکت کرده بود و با مجموعه‌ی خودش چندین کیلومتر جلو رفته بودند. بعد هم الحمدلله این کار بزرگ انجام گرفت، و چمران هم مجروح شد. خدا این شهید عزیز را رحمت کند. اینجوری بود چمران. دنیا و مقام برایش



چندین کیلومتر جلوتر از همه



مهم نبود؛ نان و نام برایش مهم نبود؛ به نام کی تمام بشود، برایش اهمیتی نداشت. باانصاف بود، بی‌رودربایستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و رقت و نازک مزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرباز سختکوش بود.

**نان و نام
برایش مهم نبود**

**به نام کی تمام
بشه برایش اهمیت
نداشت**

**یک سرباز
سختکوش در عین
لطافت و نازک
مزاجی شاعرانه و
عارفانه**

من خودم میدیدم شلیک آرپی.جی را که نیروهای ما بلد نبودند، به آنها تعلیم میداد؛ چون آرپی.جی جزو سلاحهای سازمانی ما نبود؛ نه داشتیم، نه بلد بودیم. او دلسنا، باد گرفته بود و به همان لهجه‌ی عربی آرپی.جی هم میگفت؛

ماها میگفتیم آرپی.جی، او میگفت آرپی.جی. او از آنجا بلد بود؛ یک مقدار هم از یک راه‌هائی گیر آورده بود؛ تعلیم میداد که اینجوری آرپی.جی را بایستی شلیک کنید. یعنی در میدان عملیات و در میدان عمل یک مرد عملی به طور کامل. حالا ببینید دانشمند فیزیک پلاسما‌ی در درجه‌ی عالی، در کنار شخصیت یک

گروه‌بان تعلیم دهنده‌ی عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی میشود. دانشمند بسیجی این است؛ استاد بسیجی یک چنین نمونه‌ای است. این نمونه‌ی کاملش است که ما از نزدیک مشاهده کردیم. در وجود یک چنین آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده‌آور است. این تضادهای قلبی و تضادهای دروغین - که به عنوان نظریه مطرح میشود و عده‌ای برای اینکه امتداد عملی

عقل. اینکه گفتند: با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود بیچاره من که ساخته از آب و آتشم نه، او آب و آتش را با هم داشت. آن عقل معنوی ایمانی، با عشق هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه خود پشتیبان آن عشق مقدس و پاکیزه است.

جهاد یعنی حضور در میدان با مجاهدت

عرصه‌ی حضور بسیج خیلی وسیعتر از عرصه‌ی نظامی است. اینی که من بارها گفتم و تکرار میکنم که نباید بسیج را یک نهاد نظامی به حساب آورد، تعارف نیست؛ بلکه حقیقت قضیه این است. بسیج عرصه‌ی جهاد است، نه قتال. قتال یک گوشه‌ای از جهاد است. جهاد یعنی حضور در میدان با مجاهدت، با تلاش، با هدف و با ایمان؛ این میشود جهاد. لذا «جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله»؛ جهاد با نفس، جهاد با مال. جهاد با نفس کجاست؟ فقط به این است که توی میدان جنگ برویم و جانمان را کف دست بگیریم؛ نه، یکی از انواع جهاد با نفس هم این است که شما شب

**جمع
تضادها
آب و آتش**

**بسیج
عرصه‌ی
جهاد است،
نه قتال**



جهاد با نفس

یکی از انواع جهاد با نفس هم این است که شما شب تا صبح را روی یک پروژه تحقیقاتی صرف کنید و گذر ساعات را تفهید

کنید امروز بسیاری از حسادتها و رقابتهای و حسرتها و احساس عقبماندگیهای دشمنان بینالمللی ما به خاطر پیشرفت علمی شماسست. آنهایی که امروز ملت ایران را تحسین میکنند، به خاطر علمش او را تحسین میکنند؛ آنهایی که دشمنی میورزند به خاطر علم اوست که دشمنی میورزند. پیشرفت علمی شما یک چنین اثری دارد.

استاد

فقط آموزندهی دانش نیست؛ بلکه منشی استاد و روش استاد میتواند مربی باشد؛ استاد، تربیت کننده است.

در دانشگاه پرورش انسان در تراز شهید چمران لازم است؛ این را لازم داریم. خوب پس استاد بسیجی میدانند در دانشگاه بایست چه کار کند؛ این حضور دائم، این حضور بجا و بهنگام، این حضور مخلصانه و مجاهدانه برای استاد بسیجی به این معناهاست که گفته شد. و استاد خیلی نقش دارد. نقش استاد در محیطهای آموزشی نقش بسیار برجسته و مهمی است. استاد فقط آموزندهی دانش نیست؛ بلکه منشی استاد و روش استاد میتواند مربی باشد؛ استاد، تربیت کننده است. تأثیر استاد روی شاگرد، علیالظاهر از تأثیر بقیهی عوامل مؤثر در پیشرفت علمی و معنوی و مادی متعلم بیشتر است؛ از بعضی که خیلی بیشتر است.



میخواهید بسیجی باشید. معلوم است که چه کار باید کرد. دانشگاه و کشور به چی احتیاج دارد؟

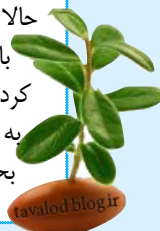
در دانشگاه پرورش انسان در تراز شهید چمران لازم است؛ این را لازم داریم.

تا صبح را روی یک پروژهی تحقیقاتی صرف کنید و گذر ساعات را تفهید. جهاد با نفس این است که از تفریحتان بزنید، از آسایش جسمانتان بزنید، از فلان کار پرپول و پردرآمد - به قول فرنگیها پولساز - بزنید و تو این محیط علمی و تحقیقی و پژوهشی صرف وقت کنید تا یک حقیقت زندهی علمی را به دست بیاورید و مثل دستهی گل به جامعهتان تقدیم کنید؛ جهاد با نفس این است. یک قسمت کوچکی هم جهاد با مال است.

پس عرصهی بسیج یک عرصهی عمومی است؛ نه مختص یک قشر است، نه مختص یک بخشی از بخشهای جغرافیائی کشور است، نه مختص یک زمانی دون زمان دیگری است؛ نه مختص یک عرصهئی دون عرصهی دیگری است. در همهی جاها، در همهی مکانها، در همهی زمانها، در همهی عرصهها و در همهی قشرها، این وجود دارد. این معنای بسیج است.

وظیفه بسیجی در دانشگاه بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاهها (۱۳۸۹/۰۴/۰۲ - ۱۶:۲۷)

حالا شما تو دانشگاه میخواهید بسیجی باشید. معلوم است که چه کار باید کرد. دانشگاه به چی احتیاج دارد؟ کشور به چی احتیاج دارد؟ چند سالی است ما بحث علم را پیش کشیدیم؛ شما نگاه

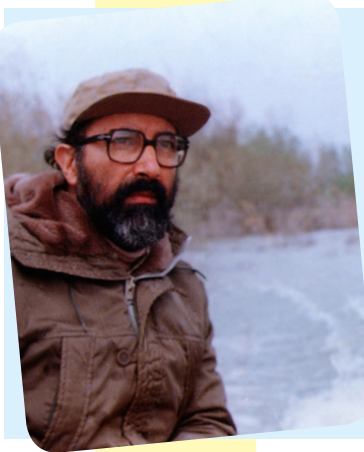


مرحوم دکتر چمران - شهید چمران -
یک نخبه‌ی علمی بود؛ حالا او مشهور
شده به جنگ و شهادت و تفنگ و مانند
این چیزها، لکن یک نخبه‌ی علمی
برجسته بود؛ در یکی از دانشگاه‌های
برجسته‌ی آمریکا هم درس میخواند که
بعد رها کرد و آمد، و در لبنان و بعد هم در
کشور خودش مشغول جهاد شد. او به من
میگفت که در دانشگاه‌های آمریکا - و
بخصوص و از جمله در همان دانشگاهی
که ایشان تحصیل میکرد -
برجسته‌های درجه‌ی یک،
معدود بودند و ایرانی‌ها
در بین آنها بیشتر از همه
بودند. ایرانی‌ها از متوسط
استعداد جهانی بالاترند؛ این
را ما از افراد دیگر هم مکرر
شنیده‌ایم؛ عرض کردم حالا
هم که تجربه‌ها این را نشان
میدهد.

خاطره‌ی سردار رشید اسلام،
مالک اشتر زمان، چمران عزیز
را به ولی عصر عجل‌الله‌فرجه و به امام امت
و به عموم برادران و خواهران تبریک
و تسلیت می‌گوئیم؛ یاد او را گرمی
می‌داریم. مرد عمل و جهاد و شهادت
بود. سرباز فداکار اسلام بود. انسانی
در خط حاکمیت قرآن بود. جهاد او در
خوزستان دنباله‌ی جهادش در کردستان
و دنباله‌ی جهاد بزرگش در لبنان بود.
در همه جا یک هدف و یک خط
را تعقیب می‌کرد، یادش گرمی
و روحش با شهیدان و صالحان
بزرگ محشور باد.

استاد اینجوری است...

نقش اساتید در دانشگاه‌ها نقش حساسی است



سردار رشید اسلام، مالک اشتر زمان، چمران عزیز

مرد عمل و جهاد و شهادت

انسانی در خط حاکمیت قرآن

گاهی استاد میتواند یک کلاس راه، یک
مجموعه‌ی دانشجو یا دانش‌آموز را با
یک جمله‌ی بجا تبدیل کند به انسانهای
متدین. لازم هم نیست حتماً رشته‌ی علوم
دینی یا معارف را تدریس کند؛ نه، شما
گاهی یک جا در درس فیزیک، یا در درس
ریاضی، یا در هر درس دیگری - علوم
انسانی و غیر انسانی - میتوانید یک کلمه
بر زبانتان جاری کنید، یا یک استفاده‌ی
خوب از یک آیه‌ی قرآن بکنید،
یا یک انگشت اشاره به قدرت
پروردگار و صنع الهی بکنید که
در دل این جوان میماند و او
را تبدیل میکند به یک انسان
مؤمن. استاد اینجوری است.
عکسش هم البته هست.
متأسفانه اساتیدی در
دانشگاه‌های امروز ما هستند
- اگرچه کمند - که درست
نقطه‌ی مقابل عمل میکنند
- حالا درسشان هرچی هم
که است؛ مربوط است یا
نیست - و با یک کلمه، این
جوان را از آینده‌ی خودش ناامید میکنند، از
آینده‌ی کشورش ناامید میکنند، از آینده‌ی
حضورش در کشور ناامید میکنند، او را به
میراث گذشته‌ی خودش بی‌اعتنا میکنند، او
را تشنه‌ی نوشیدن از سرچشمه‌های ناسالم
و آلوده‌ی بیگانگان میکنند و رها میکنند. از
این قبیل هم داریم. استاد یک چنین نقشی
دارد. بنابراین با معنائی که برای بسیج
میکنیم، با معنائی که برای استاد میکنیم و
با تلقی‌ای که از استاد بسیجی داریم، معلوم
میشود که نقش شماها در دانشگاه چقدر
نقش حساسی است.



پیام امام خمینی به مناسبت شهادت شهید چمران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.
اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

شهادت انسان ساز سردار پر افتخار اسلام و مجاهد بیدار و متعهد راه تعالی و پیوستن به ملاً اعلی، دکتر مصطفی چمران را به پیشگاه ولی عصر- ارواحنا فداه- تسلیت و تبریک عرض می‌کنم ..

تسلیت از آنرو که ملت شهیدپرور ما سربازی را از دست داد که در جبهه‌های نبرد با باطل، چه در لبنان و چه در ایران حماسه می‌آفرید و سرلوحه مرام او اسلام عزیز و پیروزی حق بر باطل بود. او جنگجویی پرهیزکار و معلمی

متعهد بود که کشور اسلامی ما به او و امثال او احتیاج مبرم داشت. و تبریک از آنرو که اسلام بزرگ چنین فرزندانى تقدیم ملتها و توده‌های مستضعف می‌کند و سردارانی همچون او در دامن تربیت خود پرورش می‌دهد. مگر چنین نیست که زندگی عقیده و جهاد در راه آن است ..

چمران عزیز با عقیده پاک خالص غیر وابسته به دستجات و گروه‌های سیاسی و عقیده به هدف بزرگ الهی، جهاد را در راه آن از آغاز زندگی شروع

**جنگجویی
پرهیزکار و
معلمی متعهد**

**با عقیده پاک
خالص**

**زندگی عقیده و
جهاد در راه آن
است**

هنر مردان خدا

و با آن ختم کرد. (۱) او در حیات با نور معرفت و پیوستگی به خدا قدم نهاد و در راه آن به جهاد برخاست و جان خود را نثار کرد. او با سرافرازی زیست و با سرافرازی شهید شد و به حق رسید .. هنر آن است که بی‌هیاهوهای سیاسی و خودنماییهای شیطانی برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند نه هوی، و این هنر مردان خداست ..

او در پیشگاه خدای بزرگ با آبرو رفت. روانش شاد و یادش بخیر. و اما، ما می‌توانیم چنین هنری داشته باشیم؟ با خداست که دستان را بگیرد و از ظلمات جهالت و نفسانیت برهاند. من این ضایعه را به ملت شریف ایران و لبنان، بلکه به ملت‌های مسلمان و قوای مسلح و رزمندگان در راه حق و به خاندان این مجاهد عزیز تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند تعالی رحمت برای او و صبر و اجر برای بازماندگان محترمش خواهانم ..

- روح الله الموسوی الخمينی.

پینوشت:

(۱)- ایشان در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در جبهه سوسنگرد- دهلاویه، در نبرد با قوای متجاوز بعثی به شهادت رسید.

**هنر آن است که
بی‌هیاهوهای
سیاسی و
خودنماییهای
شیطانی برای
خدا به جهاد
برخیزیم و خود
را فدای هدف
کنیم نه هوی
ما می‌توانیم
چنین هنری
داشته باشیم؟**



امام خمینی:

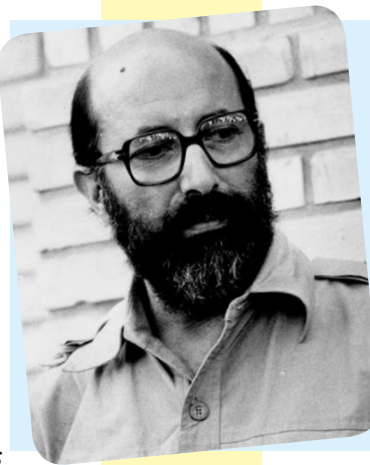
مثل چمران بمیرید

باید من متأسف باشم از این مسائل که گرفتارش هستیم. من نمی‌خواهم که شماها هم به سر نوشت دیگران مبتلا بشوید. من نمی‌خواستم که آنها هم این سرنوشت را داشته باشند. من در حالات همه‌تان مطالعه کردم و می‌کنم و نمی‌خواهم که منتهی بشود آن رأیی که من دارم به اینکه شما- خدای نخواستہ- دیگر در فکر اسلام نیستید، و همه فکر خود هستید. مگر من و شما چند سال دیگر هستیم؟ مگر شماها چه قدر می‌خواهید عمر بکنید؟ مگر شما هر مقامی هم پیدا بکنید از مقام رضا خان و محمدرضاخان بیشتر می‌شود؟ عبرت بگیرید! عبرت بگیرید از این حوادث تاریخ. تاریخ معلم انسان است.

تعلیم بگیرید از این حوادثی که در دنیا واقع می‌شود. شماها چند سال دیگر نیستید در این عالم، چمران (۱) هم نیست؛ چمران با عزت و عظمت و با تعهد به اسلام جان خودش را فدا کرد و در آن دنیا شرف را بیمه کرد و

در آن دنیا هم رحمت خدا را بیمه کرد؛ ما و شما هم خواهیم رفت. مثل چمران بمیرید. مثل این سربازهایی که در مرزها کشته می‌شوند بمیرید. این وصیتنامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید. این جوانهای ما که علیل شدند الان هم وقتی می‌آیند از من می‌خواهند که دعا کنم که اینها شهید بشوند؛ پایش را از دست داده، عضا زیر بغلش هست، لکن گریه می‌کند و می‌خواهد که دعا کنیم که شهید بشود. از اینها یک قدری تعلم پیدا کنید .. چرا من به شما عرض کردم که یک مطلبی

چمران با عزت و عظمت و با تعهد به اسلام جان خودش را فدا کرد و در این دنیا شرف را بیمه کرد و در آن دنیا هم رحمت خدا را بیمه کرد؛ ما و شما هم خواهیم رفت. مثل چمران بمیرید.



پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید. تفکر کنید.

که بر خلاف ضرورت اسلام است و بر خلاف نص قرآن است، و از یک گروهی صادر شده است با اسم و رسم، (۲) من دعوت کردم که از اینها حسابتان را جدا کنید، نکردید؟ آن آقا، (۳) من کرارا به او گفتم که حسابت را از این منافقین جدا کن و اعلام کن به اینکه شماها از اسلام نیستید و شماها به من ارتباط ندارید، نپذیرفت، و دید آنچه دید. و من امیدوارم که توبه کند تا خدای تبارک و تعالی او را بیامزد و در آن عالم روسیاه نباشد. شما الان وقت دارید. وقت توبه باقی است وقت جدایی از گروههایی که به ضد اسلام قیام کرده‌اند باقی است. یک قدم روی هوای نفس بگذارید، یک قدم روی خواسته‌های شیطانی خود بگذارید، و اعلام کنید به اینکه این کسانی که اعلامیه «جبهه ملی» را داده‌اند و بر ضد اسلام اعلامیه دادند، و ارتداد برای آنها- هر کدام ثابت بشود که به اطلاع آنها بوده است این مطلب- مرتد شدند، شما از آنها تبری کنید. شما از اینهایی که دیروز پررئوز ریختند در خیابانها

و آن همه جنایت کردند و اعلام کردند که ما بر خلاف جمهوری اسلامی مسلحانه جنگ می‌کنیم، شما از اینها تبری کنید. من صلاح شما را می‌خواهم. من علاقه دارم به بسیاری از شما و شما توجه ندارید. من باید بگویم که شماها با اینکه در سیاست بزرگ شدید، شَم سیاسی ندارید. چنانچه آقای بنی صدر هم شَم سیاسی نداشت ..

پینوشت:

- (۱)- شهید مصطفی چمران.
- (۲)- اشاره به «جبهه ملی ایران».
- (۳)- آقای ابوالحسن بنی صدر.





منابع:

بیانات امام خمینی:

صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۴۷۹ و ۴۹۲

بیانات امام خامنه ای:

۱۳۸۹/۴/۲ بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها

۱۳۹۲/۷/۱۷ در دیدار شرکت‌کنندگان در هفتمین همایش ملی نخبگان جوان

۱۳۶۰/۴/۵ خطبه‌های نماز جمعه تهران

